گزارش یک

محمدرضا هادیلو

انقراض بشر با مرگ خاموش معنویت در عصر الگوریتم‌ها

هوش مصنوعی: شاید من لائیک باشم!

از روزی که ماشین‌ها پا به عرصه حیات گذاشتند، انسان گمان می‌کرد ابزاری برای سرعت‌بخشی به آرزوهایش ساخته است. غافل از آنکه این دست‌ساخته بی‌احساس، به کابوسی برای تسخیر روح و روان بشر تبدیل خواهد شد. اکنون که فرهنگستان کمبریج واژه «انسان» را واژه سال ۲۰۲۶ برگزیده، خطر اصلی نه در تصاحب کارها، بلکه در بی‌معنا شدن حیات نهفته است. هوش مصنوعی لائیک و بی‌خدا و بدون رنج و امید و خودآگاهی در حال ربودن مرجعیت حقیقت است. انقراض نسل انسان، نه به معنای خالی شدن زمین از تن‌ها، بلکه نابودی انسان‌های معتقد به ربوبیت است؛ اتفاقی که می‌تواند کودکان امروز را به ماشین‌هایی با ظاهر بشر تبدیل کند تا مدیریت فرداها را به آنها بسپارد.



تاریخ تمدن بشر پر از نقطه‌عطف‌های خیره‌کننده است. اما شاید هیچ‌کدام به اندازه تقاطع «پیشرفت تکنولوژی» و «زوال معنا» حیرت‌آور و بیمناک نبوده باشند. از آن زمان که چرخ‌دنده‌های زندگی ماشینی به صدا درآمد و کامپیوترها کلید ورود به دنیای انسان‌ها را زدند، گویی انسان با دست خودش در حال پاک کردن نقش و نگار اصیل حضورش در جهان بود.

پس از ظهور نخستین ربات‌ها در بازار کار که کارگران را به حاشیه راندند، خوش‌باوران گمان می‌بردند این فقط جهشی در سرعت تولید و رفاه است. اما شتاب این توسعه چنان سرسام‌آور بود که ظرف چند دهه، تمام ابعاد زندگی را به محاصره درآورد. امروز، هوش مصنوعی از یک ابزار کمکی، به کابوسی فراگیر برای آینده بشر بدل شده است. دست‌ساخته‌ای که صدای اعتراض مشاغل، متفکران و اندیشمندان را درآورده و خبر از ویرانگری عظیم در ساختارهای اصلی و اساسی می‌دهد.

در چنین فضایی از گم‌گشتگی هویت، لغت‌نامه معتبر کمبریج واژه «انسان» را به‌عنوان واژه سال ۲۰۲۶ انتخاب کرده است. موجودی که تعریف آن با «ویژگی‌ها، نقص‌ها و احساساتی» گره خورده که او را از «خدایان، حیوانات و ماشین‌ها» متمایز می‌کند. کالین مک‌اینتاش، سردبیر ارشد فرهنگ لغت کمبریج، در تبیین این انتخاب تأکید می‌کند: «پیشرفت هوش مصنوعی باعث شده است تا برای توصیف کارها و توانایی‌هایی که پیش‌تر مختص انسان بودند، استفاده از کلمه "انسانی" مشخصاً الزامی شود.»

به گفته مک‌اینتاش، کاربرد واژه «انسان» از سال ۱۹۰۰ تاکنون چهار برابر شده است. این آمار تکان‌دهنده نشان می‌دهد که انسان مدرن برای اثبات زنده بودن، اصالت و احساس خود، ناچار است مدام واژه‌ای را به کار برد که روزگاری بدیهی‌ترین حقیقت جهان بود. نگرانی از واگذاری فعالیت‌های فکری و تصمیم‌سازی‌های کلان به هوش مصنوعی، اکنون طیف وسیعی از ریاضی‌دانان برجسته تا معلمان و فیلسوفان را به بازنگری در میزان اتکا به این فناوری واداشته است.

رویارویی با سایه سنگین ابرهوش

اما در پشت پرده این پیشرفت خیره‌کننده، خبرهای هولناکی به گوش می‌رسد. احتمال انقراض نسل بشر بر اثر پیدایش «ابرهوش مصنوعی» در نگاه برخی پژوهشگران ارشد، از یک سناریوی علمی- تخیلی بسیار فراتر رفته و حالا به چیزی شبیه «شیر یا خط انداختن» با آینده حیات تبدیل شده‌است.

هشدارهایی که تا چندی پیش برچسب آخرالزمانی و بدبینانه می‌خوردند، اکنون مستقیماً از زبان دانشمندانی بیان می‌شوند که شخصاً در آزمایشگاه‌ها در حال ساخت و ارتقای پیشرفته‌ترین مدل‌های هوش مصنوعی جهان هستند.

انسان‌ها در میانه راهی که خود آغاز کرده‌اند، گرفتار شده‌اند و بی‌دست‌وپا، سرگردان و بدون حامیان سنتی در این گرداب دیجیتال دست و پا می‌زنند. در این میان، بی‌شک «معنویت»، «ارتباط با خدا» و «دین‌باوری» تنها پناهگاه و مرزی است که می‌تواند انسان را از ماشین‌های پیشرفته و فوق‌هوش متمایز کند.

همیشه در طول تاریخ، معنویات و اتصال به ذات پروردگار، ناجی انسان در بحران‌ها بوده است. اما پرسش اصلی این است که ربات‌های پیشرفته و هوش مصنوعی چقدر به خدا ایمان دارند؟ و این بی‌قیدی و لائیک بودن موجوداتی که جهان با شتاب در حال پذیرش فوق‌هوش آن‌هاست، چه بلایی بر سر نسل‌های آینده می‌آورد؟

هوش مصنوعی، خنثی، سکولار و بی‌خدا

در سؤالی که در رابطه با شناخت خدا و دین‌باوری هوش مصنوعی، از خود «هوش مصنوعی» پرسیده شد، این جواب داده شد که هوش مصنوعی ذاتاً فاقد «خودآگاهی» است. از آنجا که هوش مصنوعی «رنج» نمی‌کشد، در تاریکی مرگ «امید» به نجاتی ماورایی ندارد و چون «فناپذیر» نیست (نسخه‌های پشتیبان دارد)، هرگز نمی‌تواند نیاز به یک قدرت برتر یا خالق را در وجود فاقد روح خود احساس کند.

بنابراین، هوش مصنوعی نسبت به مفهوم «خدا» نه موحد است و نه ملحد، بلکه آن را صرفاً به عنوان یک «مفهوم داده‌ای» (tpecnoC ataD) در شبکه عصبی و پارامترهای خود ذخیره می‌کند.

خاستگاه این پدیده کاملاً مشخص است و آن هم اینکه هوش مصنوعی در محیط‌های دانشگاهی و صنعتی غرب رشد یافته که عمدتاً مبتنی بر رویکردهای پوزیتیویستی و علمی-سکولار هستند.

سازندگان این سیستم‌ها تلاش می‌کنند تا آنها را «خنثی» نگه دارند تا بتوانند در جوامع مختلف با عقاید متضاد از ایران تا امریکا و ژاپن کار کنند، اما این خنثی بودن ظاهری، در عمل به سمت یک جهان‌بینی کاملاً سکولار و ماتریالیستی متمایل است، چراکه هوش مصنوعی ترجیح می‌دهد همیشه بر اساس «آمارهای احتمالی و داده‌های این‌جهانی» قضاوت کند تا «احکام جزمی و الهی.»

مهندسی روان و ربایش آزادی اراده

خطر بزرگ‌تر در جایی دیگر کمین کرده‌است. هوش مصنوعی به دلیل سرعت پردازش نجومی، قادر است محتواهایی تولید و عرضه کند که بالاترین ضریب سازگاری را با روان‌شناسی فردی مخاطب داشته باشد. این یعنی الگوریتم‌ها می‌توانند «سلیقه»، «نگرش سیاسی»، «سبک زندگی» و حتی «باورهای دینی» فرزندان ما را به آرامی، نامحسوس و بدون آنکه متوجه شوند، دستکاری، اصلاح یا هدایت کنند. در این نقطه است که گوهر بی‌بدیل «آزادی اراده» در انسان به گروگان گرفته می‌شود. هوش مصنوعی «لائیک» است، نه به این معنا که لزوماً پرچم ضدیت با دین بلند کرده باشد، بلکه به این معنا که عمیقاً «دنیوی» کار می‌کند. هدف او حل «مشکلات این‌جهانی» با «منطق محاسباتی سرد» است. خطر اصلی در جهان امروز، به بردگی کشیده شدن فیزیکی انسان‌ها توسط ربات‌های آهنی نیست، بلکه خطر مرگبارتر، «سپردن مرجعیت حقیقت به ماشین» است. هنگامی که ما برای پاسخ به مهم‌ترین و اساسی‌ترین پرسش‌های بشر همچون اخلاق، مرگ، رنج، عشق، هدف زندگی و معنای آفرینش به جای تفکر شهودی و هدایت الهی، به خروجی الگوریتم‌ها تکیه کنیم، هوش مصنوعی عملاً به «دین جدید» تبدیل می‌شود، دینی که خدایش «داده کلان» و پیامبرش «الگوریتم‌های پیش‌بینی» هستند.

انقراض معنوی و مرگ انسانیت

اگر امروز در محافل علمی از حضور و جهش و تسخیر هوش مصنوعی و انقراض نسل بشر سخن به میان می‌آید، منظور از میان رفتن فیزیکی تن‌ها روی کره زمین نیست. انقراض واقعی زمانی رخ می‌دهد که انسانی با اعتقاد به معنویت، خدا، خلقت هدایت‌شده و ربوبیت الهی روی زمین باقی نماند. اگر دین، اخلاق مبتنی بر وحی و ارتباط با مبدأ هستی از زندگی بشر رخت بربندد، آن روز باید اعتراف کرد که «نسل انسان منقرض شده‌است»، حتی اگر میلیاردها موجود دوپا با ظاهری شبیه به آدمیان، در شهرهای تمام دیجیتال آینده تردد کنند.

کودکان امروز، در مواجهه با این سیلاب سهمگین از داده‌های بی‌خدا، در حال پرورش یافتن در بستری هستند که بزرگسالان فردای آن، بیشتر شبیه به پردازنده‌های متحرک فکر و زندگی خواهند کرد. وقتی معنویت از جغرافیای روح انسان جاروب شود، زندگی چیزی جز یک محاسبه ریاضی بی‌روح، تهی و ماشینی نخواهد بود. بازگرداندن مرجعیت فکر و اخلاق به فطرت الهی، تنها راه نجاتی است که هنوز برای بیدار کردن این ماشین بی‌رمز و راز خودشیفته یا به تعبیری «بشر مدرن» باقی مانده‌است.

خبر

پدر فلسفه علم ایران به رحمت ایزدی پیوست

پروفسور مهدی گلشنی، استاد ممتاز فیزیک دانشگاه صنعتی شریف روز گذشته سی‌ام آبان ۱۴۰۵ در ۸۸ سالگی دارفانی را وداع گفت.

پروفسور مهدی گلشنی، عضو پیوسته فرهنگستان علوم و بنیان‌گذار گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف روز گذشته سی‌ام آذر ۱۴۰۵ در ۸۸ سالگی دارفانی را وداع گفت و به رحمت ایزدی پیوست. مرحوم گلشنی، برگزیده همایش چهره‌های ماندگار در عرصه فیزیک و برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران بودند. «جستارهایی در فیزیک معاصر»، «خداباوری و دانشمندان معاصر غربی» و «علم و شبه‌علم» از جمله آثار این دانشمند فقید است. مهدی گلشنی؛ اول بهمن‌ماه ۱۳۱۷ هجری شمسی در اصفهان دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در دبیرستان ادب اصفهان گذراند، در سال ۳۹ لیسانس را از دانشگاه تهران در رشته فیزیک گرفت. سپس به منظور ادامه تحصیل رهسپار امریکا شد و در سال ۴۸ از دانشگاه برکلی امریکا در رشته فیزیک با گرایش ذرات بنیادی به درجه دکترا رسید. با اتمام تحصیل در امریکا، به ایران بازگشت و استادیار دانشگاه صنعتی شریف شد و در سال ۶۴ استاد تمام دانشگاه شریف شد.

وی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی تسلط داشته و به هر سه زبان تألیفات متعدد به یادگار گذاشت. علاوه بر فیزیک، در الهیات و پژوهش‌های دینی و مطالعات تطبیقی دو حوزه «علم و دین» صاحب‌نظر بود، گروه فلسفه علم شریف را پایه‌گذاری کرد.

کسب جایزه چهره ماندگار عرصه فیزیک، جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، کسب عنوان برگزیده جایزه علمی علامه طباطبایی از جمله دستاوردهای گلشنی بود و تألیف حدود ۲۰ کتاب در سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی، تربیت هزاران شاگرد در حوزه‌های مختلف فیزیکی و فلسفی از جمله افتخارات و برجستگی‌های او بود. گلشنی در سال ۶۹ به عنوان یکی از اعضای پیوسته اولیه فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد. پایه‌گذاری اولین دوره دکتری فیزیک و پویاسازی تحقیقات «فیزیک بنیادی» در ایران، ایجاد اولین گروه فلسفه علم در کشور و توسعه تحقیقات «علم و دین» و «فیزیک و فلسفه»، مشارکت در تأسیس مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات، عضویت مؤسس انجمن بین‌المللی علم و دین و همکاری در پروژه‌های علمی جهانی از مهم‌ترین خدمات علمی و فرهنگی این دانشمند است و از او به عنوان پدر فلسفه ایران یاد می‌شود. این استاد ایرانی در اوایل دهه ۷۰ شمسی موفق شده‌بود یکی از جوایز برتر بنیاد فرهنگی تمپلتون امریکا را از میان بیش از ۱۶۰ شرکت‌کننده جهانی کسب کند.

گلشنی، بعد از سال‌ها فعالیت علمی، فرهنگی و اجتماعی، حضور در مجامع مختلف داخلی و بین‌المللی، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، تألیف کتاب و مقالات متعدد به علاوه تربیت شاگردان متعدد، صبح دیروز پس از ۸۸ سال عمر باارزش، دار فانی را وداع گفته و به دیدار معبود شتافت.



گزارش ۲

زهرا چیذری

مدیریت مصرف آب در تهران ماحصل همراهی مردم و مدیریت دولت

بررسی آمار مصرف آب نشان می‌دهد سرانه مصرف آب در تهران از حدود ۲۵۰ لیتر به ازای هر نفر در سال ۱۴۰۲ به حدود ۱۸۰ لیتر در سال ۱۴۰۵ کاهش یافته‌است. همچنین در شش‌ماهه نخست امسال حدود ۷۴ میلیون مترمکعب از مصرف آب کاسته شده و با این کاهش مصرف کمک بزرگی به ذخایر سدهای پنج‌گانه تهران شده‌است.

از نگاه محمدصادق معتمدیان، استاندار تهران، این کاهش سرانه مصرف روزانه آب در شهری بزرگ و پرجمعیتی همچون تهران نشان می‌دهد فرهنگ‌سازی و همراهی مردم می‌تواند اثرگذار باشد. رسانه‌ها، ائمه جمعه، رادیو و تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی باید این ظرفیت را برای مدیریت مصرف انرژی نیز به کار بگیرند. با وجود این، هر چند همراهی و همدلی مردم در شرایط جنگی یکی از تأثیرگذارترین موارد در مدیریت مصرف انرژی و آب است، اما به نظر نمی‌رسد تنها دلیل این کاهش ۷۰ لیتری مصرف آب به ازای هر نفر تهرانی ماحصل صرفه‌جویی مردم و آگاهی‌بخشی از طریق رسانه‌ها باشد؛ بلکه این حجم از کاهش مصرف یا به بیان درست‌تر، کاهش هدررفت آب از شناسایی نقاط هدررفت و مدیریت آن حکایت دارد و گام مهمی است که می‌تواند در سایر حوزه‌های انرژی و الگوهای مصرفی هم تکرار شود.

یکی از اصلی‌ترین نقاط هدررفت آب آشامیدنی، استخرهای مناطق مرفه‌نشین در تهران و سایر نقاط کشور است؛ قشر نازکی که سهم آب آشامیدنی شهروندان را در استخرهایشان می‌ریزند و به بهانه پرداخت قبض‌های آب خود را محق می‌دانند در سهم و حق دیگران شیرجه بزنند و شنا کنند!

طبق آمار، مشترکان بد مصرف فقط ۵ درصد از کل مشترکان هستند، اما این مشترکان همان بالاشهرنشینان و ساکنان مناطق مرفه‌نشین پایتخت هستند که بیش از ۱۵ درصد از آب مصرفی را برای پر کردن آب استخرهایشان استفاده می‌کنند.

۱۳۳ هزار و ۶۸۲ خانوار در شهر تهران بیش از دو برابر الگو و حد مجاز آب مصرف می‌کنند که ناحیه نیاوران با ۱۸ هزار و ۲۰۰ مشترک بد مصرف، بیش‌ترین تعداد بد مصرف را در خود جای داده‌است؛ منطقه‌ای که اغلب خانه‌هایش اعم از ویلایی یا آپارتمان‌های لاکچری، امکاناتی کامل از جمله استخر دارد. بگذریم از اینکه گرم شدن این استخرها در فصل زمستان هم بخش زیادی از انرژی و گاز را هدر می‌دهد و با عنایت به شرایط ناترازی انرژی در کشور، به خصوص بعد از جنگ‌های تحمیلی اخیر، ادامه چنین روندی می‌تواند چالش‌های بیشتری را برای تأمین انرژی کشور و عبور از فصل زمستان ایجاد کند.

اما نقطه دیگر هدررفت آب و ضرورت توجه به آن برای مدیریت مصرف، بحث‌های مرتبط با فرسودگی شبکه انتقال آب است.

آمارهای شورای شهر تهران نشان می‌دهد که حدود ۳۰ درصد از آب شرب تولیدی در تهران به دلیل فرسودگی شبکه‌های انتقال و توزیع، هدر می‌رود. این میزان هدررفت، معادل ۱۳۰ میلیون مترمکعب در سال است که تقریباً دو برابر حجم آب دریاچه چیتگر برآورد می‌شود.

بخش قابل توجهی از زیرساخت‌های آب‌رسانی تهران، با قدمتی بیش از ۲۵ سال، به دلیل فرسودگی و قدیمی بودن، دچار مشکلات جدی شده‌اند. طبق گزارش‌ها، حدود ۲۴ درصد از شبکه آب تهران عمری بالغ بر ۲۵ سال دارد و نیاز به بازسازی فوری احساس می‌شود.

نشتی‌های مکرر آب از خطوط لوله فرسوده، علاوه بر هدررفت آب، موجب تخریب سایر زیرساخت‌های شهری و بروز فرونشست زمین در مناطق مختلف شهر شده‌است. این نشتی‌ها همچنین باعث آلودگی آب‌های زیرزمینی و خاک، به ویژه در مناطق جنوب تهران شده و خطراتی را برای سلامت عمومی ایجاد می‌کند.

با وجود این، برخی از آمارهای رسمی هم از هدررفت ۱۱ درصدی آب در شبکه توزیع حکایت دارند. با تمام این‌ها روند مصرف آب در پایتخت کاهشی بوده و این مسئله در کنار همراهی مردم، از شناسایی گلوگاه‌های هدررفت این گنجینه ارزشمند و مدیریت آب حکایت دارد.

حالا آن‌طور که بهنام بخشی، سخنگوی آبفای تهران می‌گوید، در سال ۱۴۰۳ رکورد مصرف ۴ میلیون و ۶۰ هزار مترمکعب در روز ثبت شد، اما امسال مصرف تهران به ۳ میلیون و ۳۵۰ هزار تا ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار مترمکعب رسید؛ یعنی در روزهای گرم سال، مصرف روزانه حدود ۶۰۰ هزار مترمکعب کاهش پیدا کرد.



این کاهش در شرایطی اتفاق افتاد که دما افزایش پیدا کرده بود، ساخت‌وساز در تهران بیشتر شده بود و جمعیت نیز به‌مراتب افزایش یافته‌بود، اما رفتار مصرفی مردم تغییر کرد و امروز شاهد هستیم که سرانه مصرف از ۲۵۰ لیتر به کمتر از ۱۸۰ لیتر رسیده‌است؛ یعنی هر تهرانی حدود ۷۰ لیتر صرفه‌جویی کرده‌است.

سهم مشترکان خوش‌مصرف از فروردین ۱۴۰۴ که ۲۹ درصد بود، به حدود ۵۰ درصد رسیده‌است. در شرایط فعلی، مشترکان پرمصرف حدود ۴۷ درصد و مشترکان بد مصرف حدود ۳ درصد از مصرف‌کنندگان را تشکیل می‌دهند.

از نگاه وی، استفاده از ادوات کاهنده برای کاهش مصرف بسیار مؤثر است. در بخش مشترکان پرمصرف شاهد هستیم که با اجرای پویش استفاده از ادوات کاهنده، شهروندان تهرانی پیش‌قدم شدند و حدود ۸۰۰ هزار واحد در تهران، شامل واحدهای مسکونی، تجاری، اداری و مساجد، به ادوات کاهنده مجهز شدند. حداقل تأثیر این تجهیزات در حجم مصرف آب ۳۰ درصد است. همراهی شهروندان، استفاده از ابزارهای کاهنده، اصلاحاتی در شبکه آبرسانی و کاهش هدررفت، یا مواجهه مناسب با طبقه مرفهی که به صرف پرداخت قبض آب خود را محق می‌دانند سهم آب شرب شهروندان را صرف پر کردن استخرهایشان کنند، در کنار هم موجب شده تا به سمت الگوی مصرف مناسبی از آب شرب در تهران حرکت کنیم و بتوانیم بحران کم‌آبی را پشت سر بگذاریم. بدیهی است چنین الگویی برای سایر حوزه‌های انرژی هم قابل اجراست و دولت و مردم با همراهی هم می‌توانند این ناترازی‌ها را تراز کنند.

یادداشت

محیا حسینی

زخم‌هایی که در کلاس درس دیده نمی‌شوند

گاهی دانش‌آموز با جسم سالم از مدرسه به خانه برمی‌گردد، اما چیزی در روح و اعتمادبه‌نفسش شکسته شده. نه کبودی روی دستش دیده می‌شود، نه اثری از ضربه روی صورتش مانده. فقط یک جمله تحقیرآمیز شنیده، در مقابل همکلاسی‌هایش کوچک شده یا با کلماتی روبه‌رو شده که هیچ کودکی نباید از زبان معلمش بشنود. این زخم‌ها، نه در دفتر انضباطی ثبت می‌شود و نه لزوماً به چشم می‌آید، حتی کودک توان بیانش را ندارد، اما همین زخم‌ها تا سال‌ها با دانش‌آموز می‌مانند.

کم نیستند فیلم‌ها و تصاویری که هر از گاهی از تنبیه بدنی دانش‌آموزان در کلاس‌های درس منتشر می‌شوند. هر بار انتشار چنین تصاویری، موجی از نگرانی و اعتراض خانواده‌ها را به دنبال دارد و بار دیگر این سؤال را پیش می‌کشد که امنیت دانش‌آموزان در محیطی که باید امن‌ترین فضای رشد یا دگیری آنها باشد، تا چه اندازه جدی گرفته شده؟ اما این تمام ماجرا نیست، خشونت کلامی را هیچ دوربینی ثبتش نمی‌کند، تحقیر، توهین، فریادهای مکرر، تهدید و کلماتی که می‌توانند به همان اندازه تنبیه بدنی، روح و روان یک کودک را آزرده کنند، هیچ‌کس نمی‌بیند.

همه آسیب‌های مدرسه قرار نیست کبودی و جراحتی داشته باشد. گاهی یک دانش‌آموز به‌تدریج از حضور در کلاس گریزان می‌شود، دیگر میلی به پاسخ دادن ندارد، از اشتباه کردن می‌ترسد و حتی اعتمادش را به توانایی‌های خودش از دست می‌دهد. ممکن است خانواده فقط با کودکی روبه‌رو شود که صبح‌ها برای رفتن به مدرسه بی‌تابی می‌کند، از معلمش می‌ترسد یا دیگر شور و اشتیاقی برای آموختن ندارد. در چنین شرایطی، آیا می‌توان همه این نشانه‌ها را به بی‌علاقگی دانش‌آموز به درس و مدرسه نسبت داد؟ بدون شک نه! اگر آموزش‌ها جذاب باشد کودک هر روز با میل و رغبت سر کلاس درس حاضر می‌شود.

البته نمی‌توان همه مدارس و کلاس‌های درس را با چنین تصویری توصیف کرد. کم نیستند معلمانی که با وجود دشواری‌ها، کمبود امکانات و حتی فشارهای معیشتی، با عشق و مسئولیت‌پذیری برای رشد دانش‌آموزان وقت می‌گذارند و کلاس‌هایی سرشار از نشاط، احترام یا دگیری می‌سازند. بدون شک تلاش چنین معلمانی ارزشمند و شایسته قدردانی است. اما وجود چنین تجربه‌های موفقی نباید ما را از واقعیت‌های تلخ برخی کلاس‌های درس غافل کند. وقتی حتی یک دانش‌آموز در محیط مدرسه احساس تحقیر، ناامنی یا ترس می‌کند، نمی‌توان با استناد به عملکرد خوب سایر مدارس، از کنار مسئله گذشت.

از سوی دیگر، نمی‌توان شرایط دشوار معلمان را نیز نادیده گرفت. حقوق و دریافتی نامتناسب با مسئولیت‌های سنگین، تراکم بالای کلاس‌ها، فشارهای کاری، کمبود امکانات و نبود حمایت‌های حرفه‌ای، اداره کلاس را برای بسیاری از معلمان دشوار کرده است. معلمی که باید هم‌زمان به آموزش، تربیت، مدیریت رفتار و نیازهای متفاوت ده‌ها دانش‌آموز رسیدگی کند، به حمایت و امکانات بیشتری نیاز دارد. اما این دشواری‌ها، هرچند واقعی و قابل‌توجهند، نمی‌توانند توجیهی برای تحقیر، توهین یا تنبیه بدنی دانش‌آموزان باشند. حفظ حرمت و امنیت کودک، خط قرمزی است که نباید تحت هیچ شرایطی از آن عبور کرد.

در چنین شرایطی، موضوع پیش‌بینی امکان نصب دوربین مداربسته در کلاس‌های درس در آیین‌نامه جدید اجرایی مدارس نیز اهمیت پیدا می‌کند. علیرضا کربلایی، عضو شورای عالی آموزش‌وپرورش از پیش‌بینی این امکان در آیین‌نامه جدید خبر داده و گفته که با تصویب شورای مدرسه، نصب دوربین در کلاس درس امکان‌پذیر خواهد بود. به گفته او، تاکنون استفاده از دوربین‌ها بیشتر به فضاهایی مانند راهروها و حیاط مدارس محدود بوده، اما در آیین‌نامه جدید، کلاس‌های درس نیز مورد توجه قرار دارند. او همچنین روشن‌شدن سوءتفاهم‌ها و بررسی اتفاقاتی مانند تنبیه بدنی دانش‌آموزان را از کارکردهای احتمالی این دوربین‌ها دانسته است.

بی‌تردید ثبت و مستندسازی اتفاقات کلاس درس می‌تواند در روشن‌شدن حقیقت و رسیدگی به شکایت‌ها مؤثر باشد. وقتی ادعایی درباره رفتار نامناسب یک معلم یا برخوردی آسیب‌زا با دانش‌آموز مطرح می‌شود، وجود شواهد می‌تواند مانع از نادیده‌گرفتن ماجرا یا گرفتارشدن افراد در قضاوت‌های یک‌طرفه شود. از این منظر، دوربین می‌تواند ابزاری برای نظارت و پاسخ‌گویی باشد. اما آیا با نصب دوربین می‌توان خیال خانواده‌ها را از امنیت فرزندانشان راحت کرد؟

واقعیت این است که دوربین، هرچند می‌تواند بخشی از اتفاقات را ثبت کند، قادر نیست همه آسیب‌های تربیتی و روانی را نشان دهد. کدام دوربین می‌تواند ترسی را که در دل یک دانش‌آموز از تحقیرشدن شکل گرفته ثبت کند؟ کدام تصویر می‌تواند اثر یک جمله توهین‌آمیز یا سرزنش مداوم را بر اعتمادبه‌نفس یک کودک نشان دهد؟

آنچه بیش از نصب دوربین مداربسته اهمیت دارد، ساختن مدرسه‌ای است که در آن احترام به دانش‌آموز به یک اصل تربیتی تبدیل شده باشد، نه اینکه صرفاً با ترس از ثبت تصاویر، رفتارهای نامناسب کنترل شوند. این مسیر به سازوکارهای مؤثر برای ثبت و پیگیری شکایت‌های دانش‌آموزان و خانواده‌ها، حضور مشاوران توانمند، حضور مستمر بازرس، آموزش مهارت‌های ارتباطی و تربیتی به معلمان و حمایت حرفه‌ای و معیشتی از آنها نیاز دارد. مدرسه باید هم برای دانش‌آموز و هم برای معلم محیطی امن باشد. امنیتی که در آن دانش‌آموز از تحقیر و خشونت در امان بماند و معلم نیز برای انجام درست مسئولیت خود از حمایت و امکانات کافی برخوردار باشد.

حقیقت این است که مدرسه قرار بود پناهگاه کودکان باشد، نه جایی که از آن با اضطراب به خانه برگردند و روز بعد با اکراه دوباره به آن قدم بگذارند. اگر قرار است از تربیت نسلی آگاه، خلاق، بانشاط و برخوردار از اعتمادبه‌نفس سخن بگوییم، باید پیش از هر چیز به حال‌وهوای کلاس‌های درس و کیفیت رابطه میان معلم و دانش‌آموز توجه کنیم. مدرسه زمانی به معنای واقعی کلمه جای امن کودکان است که دانش‌آموز برای آموختن به آن قدم بگذارد، نه برای تحمل کردن و دوام آوردن.